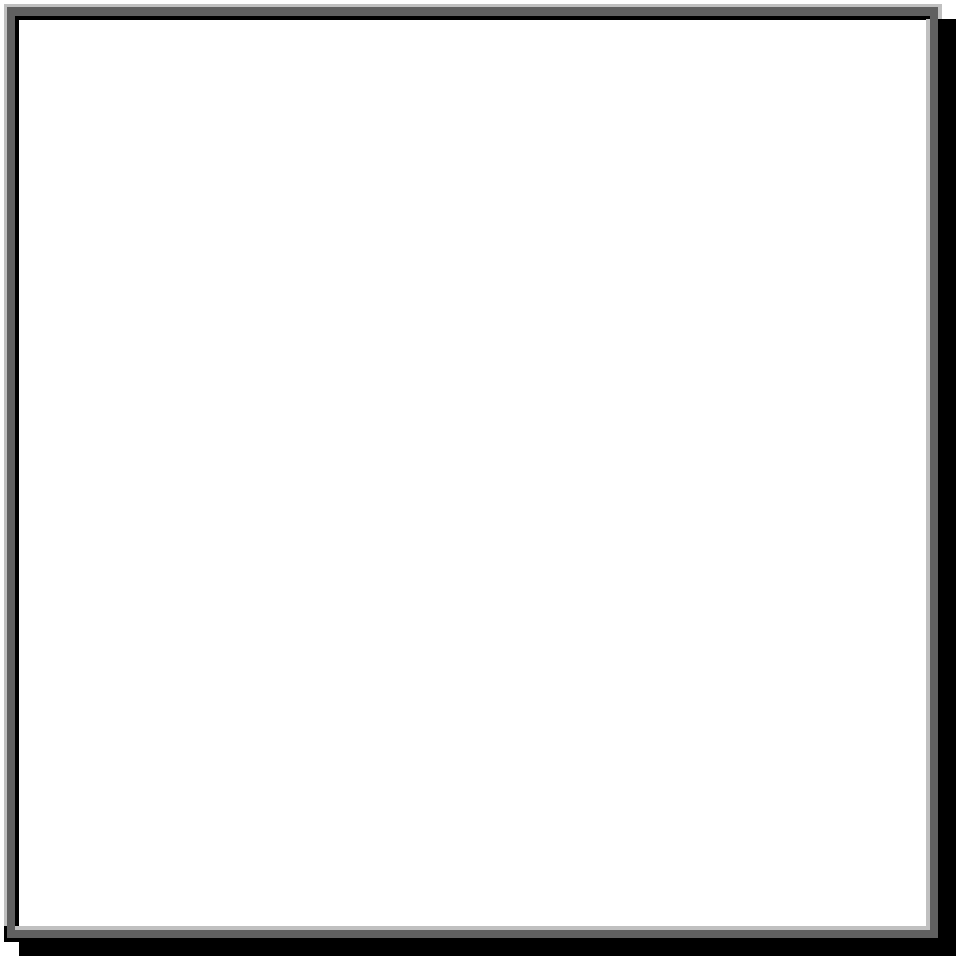


# شہزاد و شہزادی

ناصر کاوہ

کتاب دوم





رسالة الرجل من الرجل



تهدیه  
واهل بیت





این کتاب تقدیم می شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم)

امام خمینی (ره) و شهدای ایران اسلامی از صدر اسلام تا شهدای مدافع حرم

امام خامنه ای: یک رزمنده تازمانی که خاطراتش راثبت نکرده، هنوز به تاریخ و آینده و آرمانش بدهکار است. خاطره نویسان جنگ مقتل خوانان دفاع مقدس هستند که، صحنه های جنگ را دیدند و نوشتند. اگر این دسته از نویسندگان این کار را انجام ندهند شاید نسلهای بعدی حقایق را باور نکنند و کارهای بزرگ در زمان خود خفه شوند، چرا که ترسها، امیدها و فداکاری ها در تاریکی و گمنامی جبهه ها اتفاق افتاده که جز خداهییچ کس از آن خبر ندارد. هیچ کس این حقایق و بهجت هایی که رزمندگان هنگام عملیات ها داشتند را نمی بیند، مگر اینکه جهاد بزرگی رخ دهد و آن ثبت خاطرات برای دیگران است.





امام علی(ع) فرمودند: هیچ کس رادر کمالات و صفات زیبای انسانی با محمد وآل محمد صلی الله علیه و آله نمی شود مقایسه کرد، دیگران که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند، هیچ گاه با آنان برابر نخواهند بود. رزمندگان ما در لحظات سخت جنگ در زیر آتش گلوله‌های دشمن بعثی ازآزمه، با اخلاص استمداد می‌طلبیدند و آنان نیز از روی لطف و کرم شان دستگیری می‌کردند. انصافادفاع مقدس و انقلاب ما ریشه اش در نهضت امام حسین(ع) و در فرهنگ کربلا و عاشورا است و می دانیم بچه‌هایی که دراین فرهنگ شکل گرفتند چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب در اوج بودند. رزمندگان اسلام، به عشق حسین(ع) در جبهه ها تشنه، جان می دادند. انتظار و امید حضور ابا عبدالله(ع) را بر بالین خود داشتند. آنچه به پیشانی بندها یا پشت لباس های رزم خود می نوشتند، پیوند جبهه و کربلا را می رساند، از قبیل: مسافر کربلا، زائر کربلا، یا زیارت یا شهادت، هیئات منالذله، یا قمر بنی هاشم، یا ثارالله، یا حسین شهید، عاشقان کربلا، کل یوم عاشورا، یا ابا عبدالله، لبیک یا حسین و ...



ناصر کاوه

تابلو نوشته های جاده های جبهه نیز الهام از فرهنگ عاشورا داشت.غیراز تعبیرات یاد شده که گاهی در تابلو نوشته ها هم دیده می شد،عباراتی این چنین نیز، گویای این حقیقت است:هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله؛ اگر خسته جانی بگو یا حسین؛ وعده گاه حزب الله صحن ابا عبدالله؛ رزمندگان تا کربلا راهی نمانده؛ راه قدس از کربلا می گذرد؛ پیش به سوی حرم حسینی؛ بسیجی مسافر جاده های پر پیچ و خم کربلا و ... ده ها جمله دیگر در همین راستا بود که دشمن زبون و کافر بعثی بعد از عملیات های رزمندگان اسلام در مات و مبهوتی و سردرگمی به سر می برد که چطور رزمندگان ایران با چند سلاح سبک مانند اسلحه کلاش و تیربار و آرپی جی توانستند ارتشی که تا دندان مسلح است را به نابودی کامل بکشانند.این همان راز نهفته در بچه های جنگ بود که متوسل به ائمه (ع) می شدند و بی بی را به پهلوی شکسته اش قسم می دادند و بچه ها روحیه می گرفتند.گویا منتقم خون به ناحق ریخته آنان می شدند و با تمام قدرت دشمن را به ذلت می کشانند.چه عزیزانی و چه گل هایی بودند که به یاد آقا با عبدالله (ع) و واقعه جانسوز عاشورا و آنچه که بر اهل بیت عصمت و طهارت گذشته بود پا در عرصه نهاده و در گرما و سرما، روز و شب از این سو به آن سو می رفتند تا کربلا و حال و روز فرزندان پیامبر را حس کرده باشند و از عافیت و بازماندگی برهند و بگویند که ما عزیزتر از فرزندان و سلاله رسول اکرم نیستیم که سر از بدن شان جدا شد.این است راز توسل رزمندگان که حتی برای شلیک یک موشک آرپی جی متوسل به صاحب الزمان (عج) می شدند



ناصر کاوه

و بر روی موشک می نوشتند یا مهدی ادرکنی و آرپی جی زن بعد از شلیک موشک واصابت کردن آن به اولین تانک بعثی و فرار و عقب نشینی دشمن، ناشی از این توسل ها به ائمه اطهار(ع) بود. دیگر اینکه رزمندگان اُنس دیرینه بااهل بیت(ع) دارند. لذا روی هر وسیله شخصی یک رزمنده دیده می شد که نوشته است: میروم تا انتقام سیلی زهر(س) بگیرم و یاحسین شهیدو... رزمنده عاشق ذکر لبش را با یا علی(ع) عجین می کرد. شاید لحظه ای فرا می رسد که مثل دوستان شهیدش باین ذکر و با پیشانی بند یازهر(س) آسمانی می شدو به شهادت می رسید. آنچه عاشورا داشت، یک بار ایدئولوژیکی و انگیزه ی مکتبی برای مبارزه بود. این محتوا در ذهن امام و دردل پیروان اوشکل گرفت و نهضت را پدید آورد و پس از پیروزی هم هشت سال دفاع خونین از انقلاب اسلامی را اداره و تغذیه کرد.

فرهنگ عاشورا و الهام از اسوه های کربلایی، حتی در وصیت نامه، پیشانی بندها، شعارها، سرودها، نوحه ها، تابلوهای جبهه، رمز عملیات و مجالس ختم شهدا متجلی بود.

در کوران حوادث جنگ توسل به ائمه اطهار(ع) خصوصا حضرت زهر(س) امام حسین(ع) و امام عصر(عج) خود فصل های جداگانه ای می طلب تا مطالب آن را از اعماق خاطرات رزمندگان استخراج کند. برای هر انسانی پیش می آید که در دوران زندگی لحظاتی را تجربه کند که همراه با سختی باشد و بعضاً از دست کسی هم کاری برنیاید. در چنین شرایطی محبین اهل بیت(ع) دست به دامان آن بزرگ گواران می شوند و از آن ها کمک می خواهند. یکی از مهم ترین راه های قربه الی الله شناخت





اُمّه و تبعیت از چهارده معصوم(ع) است. اهل‌بیت(ع) از گوهرهای تابناکی هستند که خداوند آن‌ها را برای هدایت بشریت و برای انسان‌سازی فرستاد و این چهارده نور مقدس، به خوبی ازعهده این امانت بزرگ الهی برآمدند. اُمّه اطهار(ع) همیشه نجات‌بخش انسان‌هایی بودند که دوست داشتند در مسیر مستقیم حرکت کنند مخصوصاً در این قرن، که شیطان‌پرستی و کفر و الحاد توسط ابرقدرت‌ها و استکبار جهانی اشاعه پیدا می‌کند، نور اهل‌بیت(ع) می‌تواند نجات دهنده باشد. اُمّه اطهار(ع) دستگیره‌های نجات و راه‌های هدایت هستند که هر که به آن‌ها توسل پیدا کرد نجات یافت و به خدا رسید و هر که فاصله گرفت هلاک شد. ولایت و امامت به معنای آن است که بعد از رحلت پیامبر(ص) خداوند سبحان مردم را رها نکرد و امامان معصوم ولی و نور خدا در زمین بودند و ولایت فقیه استمرار راه آنان است...

کانال تلگرام: @nasserkaveh44

ارتباط مستقیم تلگرامی: @nasser4496

www.naserkaveh.com

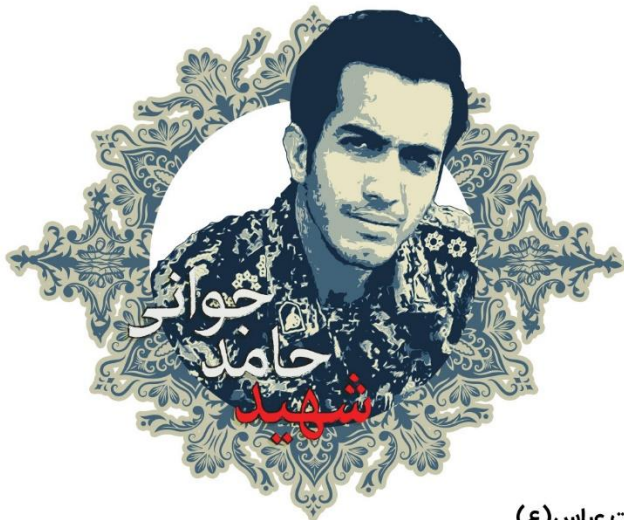


ناصر کاوه



شهداء و اهل بیت (ع)





### همچون حضرت عباس(ع)

ای عاشقان اهل بیت رسول الله امن خیلی آرزو داشتیم که ۱۴۰۰ سال پیش بودم و در رکاب مولایم امام حسین(ع) می‌جنگیدم تا شهید شوم و حال، وقت آن رسیده که به فرمان مولایم امام خاتمه‌ای لبیک گفته و از اهل بیت پیامبر دفاع بکنم. لذا به همین منظور عازم دفاع از حرمین به سوریه می‌شوم و آرزو دارم همچون حضرت عباس(ع) در دفاع از خواهر بزرگوارشان شهید بشوم.

فرازی از وصیت نامه شهید مدافع حرم، حامد جوانی



ناصر کاوه



### ابوالفضلی ها

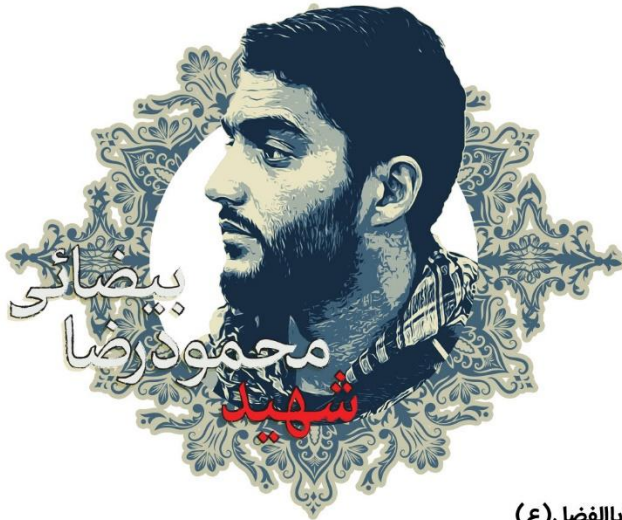
...به بچه ها گفتم: اگر شهید دیگری به نام ابوالفضل پیدا شد طلائیة گوشه ای از حرم عباس است. کار را دوباره شروع کردیم. چند بیل زدیم. بچه ها ریختند داخل گودال ها و فریاد زدند ابوالفضل! پریدم پایین دیدم دست یکی از بچه ها یک دست بریده است. از محلی که دست افتاده بود آب زده بود بیرون!

فکر کردیم اب قمقمه است. ولی قمقمه اش خشک خشک بود. آرام آرام شهید را بیرون آوردیم. هویت پلاکش را استعلام کردیم اعلام کردند: اسمش ابوالفضل خدایار بود. از گردان امام محمدباقر (ع) گروهان حبیب. حسابی ذوق زده شدیم...

برشی از زندگی ابوالفضل خدایار - راوی از رزمندگان گروه تفحص شهدا



ناصر کاوه



### اهتزاز پرچم یا ابالفصل (ع)

تاسوعای سال ۹۲ بود. پرچم سیاهی تو دستش بود و می گفت: خودم از بالای اون ساختمون پایینش آوردم. به اون ساختمون نگاه کردم دیدم پرچم سرخ یا ابالفصل رو جاش به اهتزاز در آورده. رسیدیم خیابون جلوی حرم که دو سال احد الناسی جرات رد شدن ازش رو نداشت. و تک تیراندازها حسابش رو می رسیدند و حالا با تلاش محمود رضا و دوستاش، امن شده بود. السلام علیک یا سیدتنا زینب (س).

برشی از زندگی شهید محمود رضا بیضایی  
راوی: همرزم شهید



ناصر کاوه



### سینه زن

هروقت حمید آقا ازهیئت برمیگشت من و مادرش می گفتیم کمتر سینه بزنی. سینه ات درد می گیره. ولی به مامانش لبخند میزد و می گفت: من بهت قول میدم این سینه که برای اباعبدالله سینه زده روی آتیش جهنم رو نمی بینه...  
بعد شهادت تعجب کردم... آقا حمید دست ها و پاهاش و شکمش و سمت چپ صورتش پر بود از ترکش های ریز و درشت که باعث شده بود به شهادت برسه مثل حضرت عباس (ع). ولی تنها جایی که سالم بود قفسه ی سینه اش بود!

برشی از زندگی شهید مدافع حرم حمید سباهکالی مرادی



ناصر کاوه



### پیروی از عباس

قرار بود با چراغ مخصوص، راه را به بچه ها نشان دهد... چراغ به دست راستش بود که تیری به دستش خورد. گفتیم: چراغ راهش کن! گفت: نه، من راهنما هستم! با دست چپ، چراغ را گرفت؛ تیری به پهلویش نشست، باز هم کوتاه نیامد! تیر بعد به دست چپش خورد. چراغ را به دندان گرفت!  
تیر بعد به فکش خورد؛ چراغ که افتاد خودش هم افتاد!

خاطره ای از شهید اسماعیل مسعودی



ناصر کاوه



### سینه زن ابوالفضل (ع)

رفته بودم یکی از بیمارستان های شیراز برای عیادت مجروحینی که از عملیات فاو آورده بودند. به من گفتند: اینجا مجروحي بستري است که حافظه اش را از دست داده، فقط می‌دانند اسمش ابوالفضل. رفتم دیدنش تا دیدم شناختمش. گفتم: این مجروح اسمش عباس است نه ابوالفضل. گفتند: ما هراسمی که آوردیم عکس العمل نشان نداد. اما وقتی گفتیم ابوالفضل شروع کرد به سینه زدن. فکر کردیم اسمش ابوالفضل است. گفتم: عباس میون دار هیئت بود. آنقدر با اسم ابوالفضل سینه زده بود که این کار شده بود بلکه ذهنش همه چیز رو فراموش کرده بود الا سینه زدن با اسم حضرت ابوالفضل (ع) را.

برشی از زندگی شهید عباس مجازی  
منبع: کانون فرهنگی شهید علم الهدی



ناصر کاوه





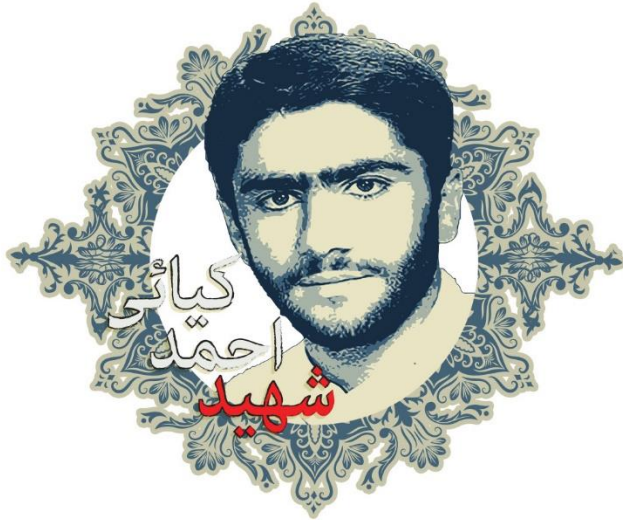
## آرامش خاص

بعد از دیدن پیکرش بار دیگر در خواب به سراغم آمد و گفت چرا این قدر ناراحتی، من در آنجا زغصه هایی که تو با دیدن جنازه ام می خوری، معذبم. بعد با حالتی خاص گفت باور کن قبل از شهادتم تعداد زیادی تانک عراقی را منهدم کردم و لحظه ی شهادت هیچ چیز نفهمیدم چون حضرت ابوالفضل (ع) در کنارم و امام زمان (عج) بالای سرم نشسته بودند. آن خواب، آرامش خاصی به من داد. فهمیدم که شهدا پس از شهادت هم در زندگی، حضوری عینی دارند.

برشی از زندگی شهید دکتر احمد رحیمی؛ هفته راوی همسر نامه ی  
مجله پرتو سخن/سال هشتم/ش/۳۶۹



ناصر کاوه



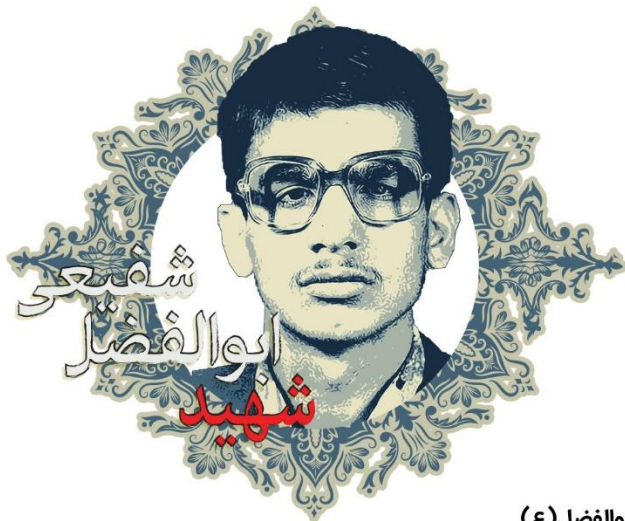
### رمز عملیات

تا رمز عملیات یا ابوالفضل (ع) رو به احمد گفتم: دیدم داره آب مقممه اش رو خالی می کنه  
روی خاک. باتعجب گفتم:  
احمد پانزده کیلومتر راهه! چرا آب رو می ریزی؟  
گفت: مگه نگفتی رمز عملیات یا ابوالفضل العباس (ع) است.  
من شرم می کنم با اسم آقا برم عملیات و باخودم آب ببرم.

برشی از زندگی مداح شهید احمد کیائی



ناصر کاوه



### مانند حضرت ابو الفضل (ع)

با ابو الفضل شفیعی دوست وهم محله ای بودم. صبح عملیات خیبر پیکر غرق خونش رودیدم. با بچه ها دورش حلقه زدیم. دو دستش قطع شده و تمام بدنش پر از تیر و ترکش بود. وصیت نامه اش هم توی جیش قرار داشت. باز کردیم و دیدیم نوشته: خدایا! دوستت دارم همان طور که اسمم رو ابو الفضل (ع) گذاشتند، مانند حضرت ابو الفضل (ع) شهید شوم.....

برشی از زندگی شهید ابو الفضل شفیعی - منبع: سایت تبیان



ناصر کاوه



### ای سقای تشنه لب، ابوالفضل (ع)

هر روز وقتی برمی گشتیم بطری آب من خالی بود. اما بطری مجید پازوکی پر بود. نزدیک ظهر مجید بلند شد. مرتب می گفت پیدا کردم؛ این همون بلدوزره. یک خاکریز بود که جلویش سیم خاردار کشیده بودند. روی سیم خاردار دو شهید افتاده بودند و پشت سر آنها هم ۱۴ شهید دیگر بود. مجید بعضی از آنها را به اسم می شناخت. مخصوصا آنهایی که روی سیم خاردار خوابیده بودند. دیدم مجید بطری آب را برداشت و روی دندان های جمجمه ها می ریخت و گریه می کرد و می گفت:

بچه ها ببخشید اون شب بهتون آب ندادم. به خدا نداشتم...

برشی از زندگی شهید مجید پازوکی



ناصر کاوه



### روضه علمدار کربلا

موقع روضه خونی که میشد سفارشش روضه علمدار کربلا. خیلی عاشق حضرت ابوالفضل (ع) بود. بعد هم آنقدر گریه می کرد که نزدیک بوداز حال بره. این یک بیت شده بود تموم خواسته اش بود: دوست دارم دستم افتد تا مگر دستم بگیری لحظه ای پیشم نشینی تا سپند آسا بمیرم. آرزوش برآورده شد. هم دستش قطع شدوهم به شهادت رسید.

برشی از زندگی شهید علیرضا کریمی  
راوی علی طاهری، پسرعموی شهید



ناصر کاوه



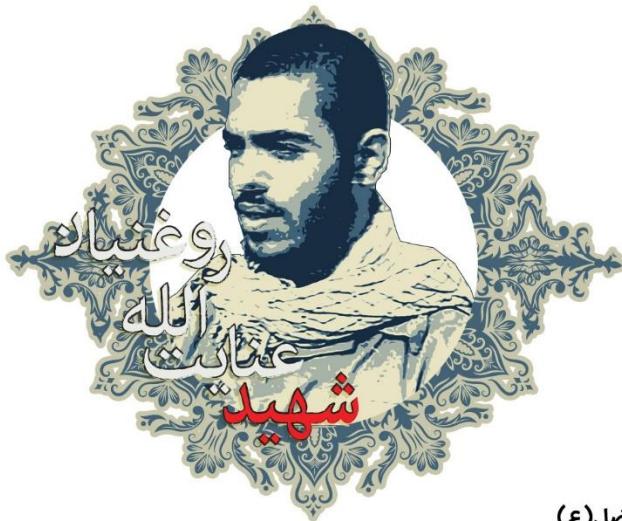
### دلم هوای عباس کرده

اومدگفت:خیلی دلم گرفته.روضه می خونی؟شایددیگه فرصت نباشه!گفتم:بروشب عملیاته!  
خیلی کاردارم!رفت وبادوستش برگشت! اصرارکه فقط چنددقیقه!سه تایی نشستیم.گفتم:چه  
روضه ایی؟گفت:دلم هوای عباس(ع)کرده!منم شروع کردم! ای اهل حرم میرعلمدار نیامد.  
علمدار نیامد! سقای حرم سیدوسالار نیامد.علمدار نیامد! کلی وقت با همین دو بیت گریه  
کردند. رهاشون کردم به حال خودشون! عملیات شروع شد...  
بی سیم زدم وضعیت شون و پیرسم گفتند : چند لحظه قبل شهید شده.

روایتی از شهیدابوالفضل سرآبادانی



ناصر کاوه



### همچون ابوالفضل (ع)

او را راهی کردم. پنج سال تمام مقیم جبهه ها بود. بار آخری عملیات بدر بود. یک دکل مخابراتی خراب می شود، با اینکه تازه از خط برگشته بود ولی داوطلب می شود که آن را تعمیر کند که خمپاره ای کنارش می نشیند. ترکش یک چشم و یک دستش را به شدت مجروح کرد و دست دیگرش همچون حضرت ابوالفضل (ع) از تن جدا می کند. چند روزی تهران بستری بود. برادرش به ملاقاتش رفت. وقتی برگشت عنایت شهید شده بود و انگشت رعیقش را به برادرش داده بود که این رایادگاری بدهد به مادرش!

برشی از زندگی شهید عنایت اله روغنیان



ناصر کاوه



### عباس جبهه

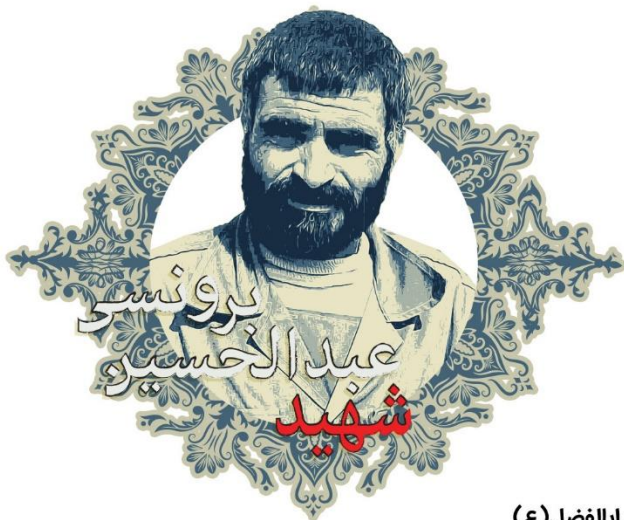
مانده بودیم وسط میدان مین. همه مجروح بودند و خسته. به رزمنده زخمی چند متر آن طرف تر از من افتاده بود. دست و پایش را روی زمین می کشید. انگار دردش شدید شده بود. با آرنج خودش را کشید جلوتر. کم کم از من دور می شد. فکر کردم می خواهد از میدان مین خارج شود. گفتم: با این همه درد چرا این قدر به خودت فشار می آوری؟ گفت: چند تا مجروح دیگر آن طرف هستند. من هم چند دقیقه بیشتر زنده نیستم. می خواهم قمقمه ی آبم را برسانم به دست آنها.

خاطره ای از شهید ابراهیم هادی کتاب  
منبع: خدمت ازماست. ص. ۸۲



ناصر کاوه





### عنایت حضرت ابالفصل(ع)

یک گلوله خورده بود توی بازوش. دکتر عکس گرفت و به او گفته بود: گلوله بین استخوان و گوشت گیر کرده و خیلی خطرناکه. و حتماً باید عمل بشی. ولی عبدالحسین فقط می‌خواست تا عملیات شروع نشده، خودش را برساند به منطقه. ولی دکتر این اجازه را به او نداده بود. متوسل به اهل بیت(ع) شده بود که حضرت عباس(ع) می‌آیند. دست می‌برند طرف بازویش، چیزی بیرون می‌آورند و می‌فرمایند: بلندشو، دستت خوب شده. مجبور شده بود موضوع شفای خود را به دکتر بگوید. دکتر گفته بود: تا از دستت عکس نگیرم، نمی‌گذارم بری. عکسش را گرفته و هیچ اثری از گلوله ندیده بود. دکتر او را با گریه بدرقه کرده بود.

منبع: کتاب ساکنان ملک اعظم ۲/ص ۷۵



ناصر کاوه



## سقا

سقا صدایش می کردند به مادر گفته بود: می خواهم اونجا سقا باشم. همیشه قبل از خودش به رزمندگان سقا می کرد. سر سفره ناهار و شام هم دنبال پارچ های آب می دوید و وقت و بی وقت به آنها آب تعارف می کرد. حتی آب قمقمه اش را هم در راهپیمایی ها می بخشید. سرانجام تشنه لب شهید شد؛ همان طور که آرزو داشت....

قرآن بر سر، بدرقه ام کردی که سلامت بروم و برگردم! اما گرمی شود سر عزیز زهرا (س) بر نیزه و عزیز تو به سلامت باشد؟ می روم که سر بدهم.... که تا سر بلند شوی نزد زهرا (س).

برشی از زندگی شهید صمد کاظمی



ناصر کاوه



### یا حضرت ام‌البنین (ع)

او می‌گوید مدت زیادی بود که از بچه‌هایمان که در عراق بودند، خبر نداشتیم. با توجه به خوابی که دیدم، مطمئن شدم بچه‌هایم شهید شده‌اند. یکبار حضرت ام‌البنین (ع) به خوابم آمد و به من گفتند ۴ پسر توهم شهید شده، ۴ پسر من هم شهید شده است. من در حالی که چادر خانم را گرفته بودم، می‌گفتم: خانم، من هم ام‌البنین‌ام با صدای بلند فریاد می‌زدم؛ به او گفتم: خب، حالا که من ام‌البنین هستم، از صبرت به من هم بده. شوهرم با فریادهای من از خواب بیدار شد و مراهم بیدار کرد؛ بعد از دیدن این خواب هم بی‌تابی‌ام نسبت به بچه‌هایم کمتر شد و دلم آرام گرفت. طوری که گاهی مردم می‌گویند چطور عکس بچه‌هایت را مقابلت می‌گذاری و حرف می‌زنی؟

خاطره‌ائی از بشری ماهان - راوی رضا رسول زاده



ناصر کاوه



### یازینب(س)

زمانی که در معراج شهدا چهره آرام او را دیدم که خوابیده، او را بوسیدم. یک هفته بعد خواب امین را دیدم که گفت مامان من که خواب نبودم. وقتی من را بوسیدی تو را نگاه می‌کردم. خیلی وقت‌ها چشمم را که می‌بندم و باز می‌کنم امین را پیش‌رویم می‌بینم. وقتی روضه امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) را گوش می‌دهم، داغ فرزندم را فراموش می‌کنم. روزی بر سرمزارش روضه می‌خواندم که صدای امین را از پشت سرم شنیدم که گفت مامان. پشت سرم را نگاه کردم. هیچ‌کس در گلزار نبود. امین برای من زنده است. راوی مادر شهید مدافع حرم امین کریمی



ناصر کاوه



### غمگین مباشید

خوش ندارم که این شادمانی را با لباس های سیاه و غمگین ببینم، غم اگر هست برای بی بی جان حضرت زینب (س) باید باشد، اشک و آه و ناله اگر هست برای ارباب مان ایا عبدالله الحسین (ع) باید باشد و اگر دل تان گرفته روضه ایشان را بخوانید که منم دلم برای روضه ارباب و خانم جان تنگ است. اما چه خوشحالی بالاتر از اینکه فدایی راه این بزرگواران شویم. پس غمگین مباشید.

فرازی ازوصیت نامه شهید مدافع حرم، رسول خلیلی



ناصر کاوه



### یازینب (س)

بنت الهدی بسیار فداکار بود و با تمام توان خود برای برافراشتن پرچم حق و اسلام می کوشید. همواره به زنان می گفت: اسلام غریب است و دلسوز کم دارد با همه ی وجود در راه این هدف جلو رفت، تا به شهادت رسید. بعد از این که صدام ایشون رو شهید کرد، یه عده بهش گفتند: چرا خواهر صدر رو به قتل رسوندی؟ صدام هم در پاسخ گفت: من قضیه ی حسین (ع) در کربلا رو تکرار نمی کنم. زینب (ع) بعد از برادرش زنده ماند، و یزید و آل امیه رو رسوا کرد.

برشی از زندگی شهیده سیده بنت الهدی صدر  
منبع: نشریه شاهد یاران، شماره ۱۸



ناصر کاوه



### فدائی زینب (س)

سال اول دبیرستان بیماری عجیبی گرفت. دکتر ها بعد از یک ماه بستری شدن، گفتند: رضا فلج شده، کم کم فلج شدنش از پاها به بالا رفته بود و به قلبش رسیده بود و جانش را تهدید می کرد... بعد از قطع امید پزشکان، گفتم هیچکس مصیبت زده تر از حضرت زینب (س) نیست، نذر عمه ی سادات کردم، تا رضا خوب شود برای خودشان. یک روز در کمال ناباوری دیدم رضا دست به دیوار گرفت و راه رفت. آن روز زینب کبری پسرم را شفا داد، و امروز رضا فدائی زینب (س) شد.

خاطره ای از زندگی شهید مدافع رضا کارگر برزی  
منبع: کتاب مدافعان حرم، ص ۱۱۵



ناصر کاوه



### جواب حضرت زینب (س) باتو

دو سالی می شد که می رفت سوریه و برمی گشت. تماس گرفتند و گفتند جبار اوضاع خوب نیست و دوباره برگرد سوریه. من و دخترم اصرار کردیم که نرود. دخترم دستش را گرفت و گریه می کرد. عصبانی شد ساکش را انداخت زمین و گفت من نمی روم ولی جواب حضرت زینب (س) با تو و دخترت. گفتم: فاطمه ما را با حضرت زینب روبه رو کرد چیزی نگو. وقتی رسید فرودگاه تماس گرفت گفتیم خیالت راحت ما راضی شدیم برو ان شاء الله مثل دفعات قبل سالم برگردی. خودش هم به دوستانش گفته بود این رفتن بازگشتی ندارد.

برشی از زندگی شهید جبار دریساوی  
راوی همسر شهید



ناصر کاوه





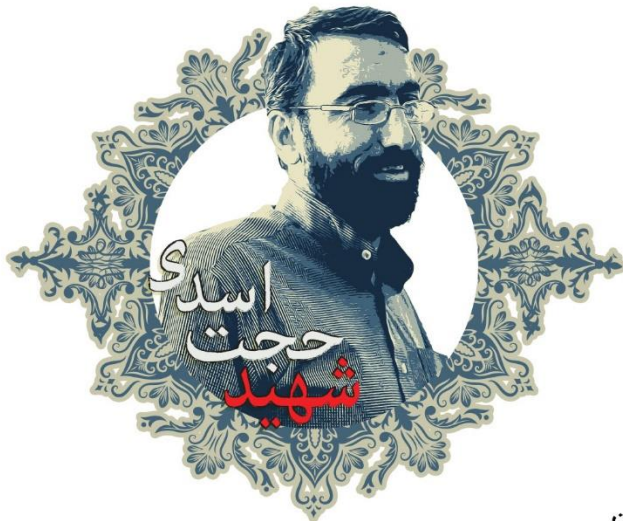
### بانوفاطمه یاسین، همسر سید حسن نصرالله

محمد هادی، فرزند بزرگ سید حسن نصرالله در سال ۱۹۹۷ در درگیری با نظامیان اسرائیل در جنوب لبنان، شهید شد. مادر سید محمد هادی در پاسخ به این سؤال که آیا به هنگام تنهائی در خانه برای فرزندش گریه می‌کند یا نه، می‌خندد و می‌گوید: تاکنون گریه نکرده‌ام و تظاهر به گریه هم نمی‌کنم. صبر و شکیبایی نعمتی ارزشمند است که خداوند به من ارزانی داشته است. از خدا می‌خواهم که این نعمت را از من دریغ نکند. حضرت زینب(س) با از دست دادن برادران و اهل بیتش اراده‌اش راز دست نداد. او در برابر فاجعه کربلا صبر و شکیبایی نشان داد.

برشی از زندگی شهید محمد هادی نصرالله - منبع: سایت صوت المستضعفین



ناصر کاوه



### صبح روز شهادت

صبح روز شهادت داخل حرم حضرت زینب(س)، پس از نماز صبح، رو به آسمان می کنه و خطاب به خانم می فرماید:  
خداپامیشه که از این پانزده سال مداحی که کردم، فقط یکیش را قبول کنی و شب شهادت حضرت زهرا(س) شهیدم کنی!... و همان روز، چه زیبا به شهادت میرسد.  
نحوه شهادت ایشان اصابت ترکش ترکش به بازو و پهلویش بود.

برشی از زندگی مداح شهید مدافع حرم حجت اسدی  
راوی همسر شهید



ناصر کاوه



### زینب بابا

زینب باقری دختر شهید مدافع حرم عبدالله باقری فقط چهار سال سن داشت. درک شهادت پدر برای یک دختر خردسال، سخت است. مادر زینب می‌گوید: ما به زینب می‌گوییم که بابا بهشت است. او می‌گوید: خب برویم بهشت. یا گاهی هم می‌پرسد:

بهشت تلفن ندارد تا من با بابا حرف بزنم؟

آخرین مرتبه ای که زینب با بابایش تلفنی حرف زد، بابا به او گفته بود:

«اتای دیگر می‌آیم. ۱۰ روز دیگر، همان روز خاک سپاری شهید باقری بود.»

راوی همسر شهید مدافع حرم عبدالله باقری



ناصر کاوه



## جان ناقابل

بی بی جان من حقیر رو سیاه و آلوده دستانم خالی است. چیزی ندارم که درطبق اخلاص قرار دهم و تقدیمتان کنم جزاین جسم آلوده و ناقابل خود که اگر شما قبول فرمائید رو سفید خواهیم شد واگر نه که من رو سیاه و خسران زده هستم.  
فقط تورا به خدا بی بی جان نگذارید که حقیرتان شرمنده برادران حضرت عباس(ع) شوم. مدافع حرم شما بودن افتخارم است و مدال افتخار است، زیرا راه شما، راه آل الله و راه نجات است. ان شاءالله که بتوانم سرباز خوبی برای ولی فقیه باشم.

قسمتی از وصیت نامه شهید مدافع حرم میثم مدواری



ناصر کاوه



### چشم به راه

اگر روزی چشم از جهان فرو بستم، چشمانم را باز بگذارید تا همه بدانند چشم به راه ظهور مهدی موعود (عج) بودم تا بیاید و از یاران او باشم.  
دختر عزیزم، محدثه جان باباعلی برای دفاع از حرمین تو عراق و سوریه شهید شد.  
هروقت کربلا و حرم حضرت زینب (س) آمدی، بابائی را دعا کن.

برشی از زندگی پاسدار شهید مدافع حرم علیرضامشجرى



ناصر کاوه



### خون ناقابل

بی بی زینب آن زمانی که شمادر شام غریب بودید؛گذشت.  
دیگر به احدی اجازه نمی‌دهیم به شما و به سلاله حسین(ع)بی احترامی کند.  
دیگر دوران مظلومیت شیعه تمام شده.  
بی بی جانانی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم.  
بی بی عزیزم روی خون ناقابل من هم حساب کن.

قسمتی از وصیت نامه شهیدمدافع حرم مصطفی صدرزاده



ناصر کاوه



### دعوت زینب(س)

یکی از دوستانش جمله ای عربی را برایم پیامک کرده بود و اولش نوشته بود:  
این سخنی از محمودرضا است. آن جمله این بود:

إذا كان المنادی زینب (س) فأهلا بالشهادة. یعنی: اگر دعوت کننده زینب(س) باشد، سلام برشهادت! پرسیدم: این جمله را محمودرضا کجا گفته؟ گفت: آخرین باری که تهران بود و با هم کلاس اجرا کردیم، این جمله را اول کلاس روی تخته سیاه نوشتم من هم آنرا توی دفترم یادداشت کردم. جمله برای بیست و هشت روز قبل از شهادتش بود.

برشی از زندگی محمودرضا بیضائی



ناصر کاوه



### مدافع حرم حضرت زینب (س)

مادرعزیم اگر بنده توفیق شهادت پیدا کردم و برای من مجلس یادبود گرفتید درعزای من گریه نکنید، چرا که دشمنان اسلام شاد و خرم می‌شوند. ای عاشقان اهل بیت و رسول الله. من خیلی آرزو داشتم که در رکاب مولایم امام حسین (ع) می‌جنگدم تا شهید شوم و حال وقت آن رسیده که به فرمان مولایم امام خامنه‌ای لبیک گفته و از اهل بیت (ع) پیامبر دفاع بکنم. لذا به همین منظور عازم دفاع از حرمین به سوریه می‌شوم و آرزو دارم همچون حضرت عباس (ع) در دفاع از خواهر بزرگوارشان شهید شوم.

قسمتی از وصیت نامه شهید مدافع حرم حامد کوچک زاده



ناصر کاوه





### علاقه به اهل بیت (ع)

از علاقه‌اش به اهل بیت (ع) خبر داشتم. شور عجیبی داشت کسی جلو دارش نبود. یک طرف دیوار خانه را از بنری پوشانده بود که رویش اسم حضرت رفیقه (س) و حضرت زینب (س) نوشته شده بود. می‌گفت نباید بگذاریم حرم دست نااهلان بیفتد. از آخرین باری که به من گفت می‌خواهم بروم بجنگم تا شهادتش دو سه هفته طول نکشید. بیشتر سوریه مد نظرش بود اما درگیر جنگ سامرا شد و در آنجا به شهادت رسید.

برشی از زندگی شهید مدافع حرم هادی ذوالفقاری



ناصر کاوه

## سخن آخر

خیلی ها یادشان نیست. اصلا انگار نه انگار که دیوانه ای با لشگری تا بن دندان مسلح، صدها هزار سرباز وفادار و کوهی از مهمات و تسلیحات پیشرفته به خاک کشورشان حمله کرده بود. انگار یادشان رفته ده ها پدرخوانده حریص، هر روز توی اتاق های گرم کاخ های سیاه شان برای چاه های نفت ما نقشه می کشیدند و برای ذره ذره معادن و ذخایر سرزمین مردم زجرکشیده سرزمین مان دندان تیز کرده بودند. انگار نه انگار که می خواستند تهران را چهار روزه به یکی از استانهای عراق تبدیل کنند. یادشان رفته چطور خرمشهرمان را خونین شهر کردند. انگار نه انگار که در طی



قرن ها هر دیکتاتوری هر گاه با عیالش دعوایش می شد، دق دلی اش را سر ایران ما خالی می کرد و برای اینکه ثابت کند خیلی هم بی عرضه نیست، تکه ای از این خاک، از این سرزمین را ظرف چند روز از نقشه جدا می کرد و به مرزهای کشورش وصله میزد تا امروز همه بچه های ایران با چشم های بسته، کتاب تاریخ شان را ورق بزنند و از مرور این همه خیانت و بلاهت از پادشاهان سلسله وطن فروشان و زن بارگان خشم شان را قورت بدهند. شاید خیلی ها یادشان رفته که به برکت خون شما ونفس گرم امام (ره) بود که برای اولین بار طی این دویست سال حتی یک وجب از خاک سرزمین اسلامی مان جدانشد و اشغال نشد. از شما چه پنهان! صدای شکستن استخوانهای دشمن به گوش می رسد. اما به شرط این که دقت کنیم با دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی چگونه برخورد کنیم. به نکاتی که نظریه پرداز امریکائی نقل کرده توجه کنید.

فرانسیس فوکویاما در سه کنفرانس جهانی تورنتو (کانادا) و واشنگتن (آمریکا) و اورشلیم (رژیم جعلی اسرائیل) کتاب پایان تاریخ خود را ارائه نمود. این کتاب در برابر کتاب برخورد تمدن ها اثر ساموئل هانتینگتون است.

فوکویاما مدعی است: خرده تمدنها و فرهنگ های جزئی به دست فرهنگ غالب بلعیده می شوند و رسانه ها ؛ دنیا را به سمت دهکده ی واحد جهانی پیش می برند و به ناچار دنیا درگیر جنگی خانمان سوز خواهد بود بنا براین باید کشوری را به عنوان کدخدا بپذیریم وی تلاش می کند که اثبات کند که کدخدای دنیا ، آمریکا است. وی می گوید : این نبرد حتمی است ولی برنده ی آن الزاما غرب نخواهد بودو در صورت بی توجهی غرب به راه حل پیشنهادی، برنده نبرد آخرالزمان ، شیعیان هستند. فوکویاما در کنفرانس اورشلیم با عنوان بازشناسی هویت شیعه دوباره می گوید: شیعه ، برنده ای است که بال پروازش خیلی بالاتر از تیره های ما



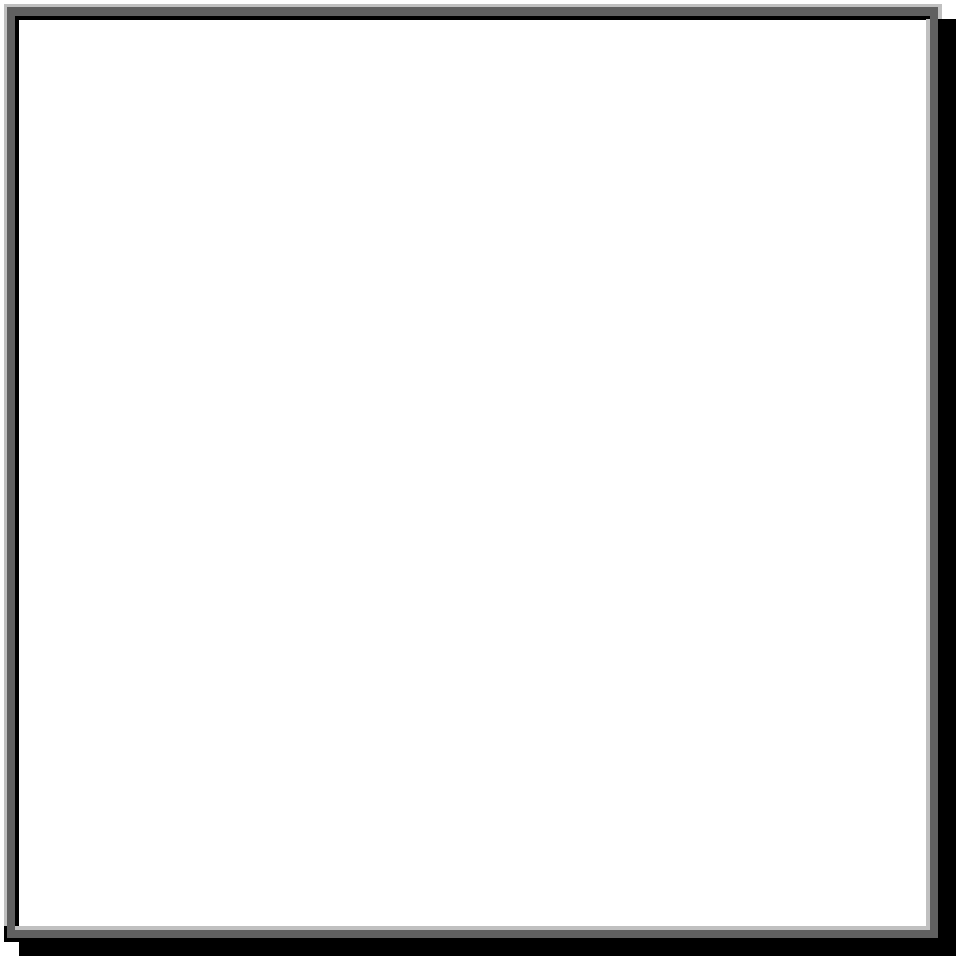
است. پرنده ای که دو بال دارد : یک بال سبز و یک بال سرخ. بال سبز ، مهدویت و عدالت خواهی و بال سرخ شهادت طلبی است که ریشه در کربلا دارد. و شیعه را فنا ناپذیر نموده است. شیعه ، بُعد سوم نیز دارد که اهمیتش بسیار است. این پرنده ، زرهی به نام ولایت پذیری دارد و قدرتش با شهادت دو چندان می شود. شیعه ، عنصری است که هرچه او را از بین می برند ، بیشتر می شود.

برای جلوگیری از پیروزی شیعه در نبرد آخرالزمان ، از هم اینک ولایت فقیه را خط بزینید تا این را خط نزنید نمی توانید یه ساحت قدسی کربلا و مهدویت آسیب برسانید ابتدا ولایت فقیه را خط بزینید. در گام بعدی شهادت طلبی را به لذت طلبی و رفاه طلبی تبدیل کنید. اگر این دو را خط زدید، خود به خوداندیشه های امام زمانی از جامعه ی شیعه بیرون می رود. ای خواهران و برادران عزیز! رسالت امروز شما بسی سنگین تر است!

اگر دیروز، ما با تهاجمی نظامی دشمن مواجه بودیم ، امروز با شبیخون فرهنگی او مواجهیم ، که این برای هر جامعه ایی ، حربه یی بس برنده تر است. از این رو خود را موظف و مکلف بدانیم تا با توکل به خدا و با سلاح ایمان ، علم ، عفت ، پاکدامنی، ایثار ، شجاعت و شهامت و با الگوپذیری از سیره زندگی ائمه معصومین(ع) و با اطاعت کامل و بی چون و چرا از ولایت مطلقه ی فقیه و یاری از فرهنگ والای شهدا، دشمنان قسم خورده اسلام و انقلاب را در رسیدن به هدف شان که همانا شکست انقلاب و نابودی اسلام است ، ناکام گذاشته و با جدیت و تلاش ، شاهد بالندگی و گسترش روز افزون اسلام و انقلاب در سرتاسر جهان بوده و زمینه ی ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) را فراهم آوریم. اگر آنان که رفتند حسینی بودند و جهادی علی وار کردند، شمایی که ماندید، هنری زینبی دارید تا زیبایی صورتان را بر چشمان ناباور. قافله باختگان به تصویر بکشید... والسلام



ناصر کاوه





داشتیم پیکر شهدامون رو با کشته‌های بعثی تبادل می‌کردیم که ژنرال عراقی گفت: چند تا شهید هم ما پیدا کردیم و تحویلتون می‌دیم. یکی از شهدایی که عراقی‌ها پیدا کرده بودند، پلاک نداشت. سردار باقرزاده پرسید: از کجا می‌دونید این شهید ایرانیه؟ اینکه هیچ مدرکی ندارد! ژنرال بعثی گفت: با این شهید یک پارچه‌ی قرمز رنگ پیدا کردیم که روی اون نوشته بود: یا حسین (ع) شهید، فهمیدیم ایرانیه...

